

متن پرسش

به نام خدا با عرض سلام و خسته نباشید. شما در نکته ی ششم و هفتم معرفت النفس، به این حقیقت اشاره کرده اید که نفس انسان حضور کامل و تمام دارد، و از طرفی نفس فقط در تن حضور ندارد بلکه فوق زمان ها و مکان ها است. و آن گونه که من متوجه شده ام منظور شما این است که مثلاً من انسان همزمان که در تن انسان حضور تمام دارد، در هر نقطه از کره زمین و یا کیهان و در عوالم دیگر نیز حضور دارد. حال در همین راستا و با تکیه بیشتر بر حضور «تمام نفس»، چند سوال به ذهنم رسیده است: ۱- نخست آنکه قانع شدن ذهنی در خصوص این حقیقت برای حقیر سهل است، اما رسیدن به درک حضوری، آن چنان که خودتان مدنظرتان است کمی برایم مشکل است، خصوصاً در اینکه نفس حضور تمام دارد. در واقع من نمی دانم که اگر مثلاً نفس در بدن یا در کل زمان ها و مکان ها قسمت شود چه فرقی با حالا که حضور تمام دارد، می کند؟ ۲- یقیناً شما نیز تصدیق می کنید که انسان هنگامی که در دامن طبیعتی بکر قرار می گیرد، با تک تک اجزای طبیعت ارتباط برقرار می کند و گویی روحش متعالی می شود. در واقع نفس انسان به آرامشی دلپذیر رسیده و به خدای خود نزدیک تر می شود. حال اگر آن گونه که شما می گوئید، نفس انسان در تمام هستی حضور دارد، پس چرا با تغییر مکان مادی، یعنی هنگامی که تن او در یک شرایط خاص قرار بگیرد و در دل طبیعت برود، در روح او چنین تغییراتی حاصل می شود، در حالی که روح از همان اول همان جا حاضر بود؟ ۳- همانگونه که شما گفتید نفس انسان نه تنها در تن بلکه در کل هستی حضور کامل و تمام دارد، حال الف- آیا می توان این امر را برداشت کرد که همان گونه که تن ابزار من است برای تبدیل استعداد های بالقوه به بالفعل، کل هستی نیز ابزار من است برای دست یابی به همین امر؟ به عبارت دیگر آیا می توان نکته ی پنجم را این گونه تعمیم داد که کل هستی، ابزار کمال من است؟ ب- و آیا با این تفاسیر درست است که گفته شود من نه تنها تن، بلکه کل هستی را تدبیر می کند؟ ج- اگر این گونه باشد شاید این طور به نظر برسد که تعاریف دیگر نظیر مرگ غیر طبیعی نیز باید بدین گونه تعمیم یابد: « من هنگامی که از ابزارهای در اختیارش چه بدن و چه کل جهان مادی نا امید شود، آن ها را رها می کند. » ۵- ما در مباحث قبلی مرگ یا خواب را با این جمله تعریف می کردیم « در هنگام مرگ من تن را رها می کند » ، حال در نکته ی هفتم من این گونه متوجه شده ام که با توجه به غیر مادی بودن من، این رها کردن، رها کردن مکانی نیست چرا که این نفس در همه جا حاضر است. پس لطفاً روشن کنید که منظور از رها کردن تن، چیست. و لطفاً مرگ را دقیقاً تعریف کنید. ۴- شما گفتید که توجه بیشتر به بدن است که باعث می شود ما حس کنیم در بدنمان هستیم. و می توان با ریاضت های

شرعی حجاب های مکان و زمان را کنار زد و باطن امور را دید. حال سوال من آن است که آیا این کار یک موفقیت و ارزش است؟ اگر بله پس چرا آنگونه که من شنیده ام برخی از عرفا که دید برزخی پیدا کردند، از خداوند خواستند که آن را از آنها بگیرد؟ ۵- و در آخر، شما در آخر فایل صوتی نکته ی هفتم به مسئله ای اشاره کرده اید که در کتاب به آن اشاره نشده و آن دیدن نور هستی است. آیا امکانش هست منبعی برای باز شدن بیشتر همین بحث معرفی کنید؟ ان شاء الله خداوند توفیق خدمت هرچه بیشتر به اسلام و مسلمین را به شما بدهد. یا حق

متن پاسخ

باسمه تعالی علیک السلام: اساس حضور در عوالم بیکرانه احتیاج به تزکیه ی خاص دارد که در مباحث «چگونگی فعلیت یافتن باورها» دنبال شده است. ۱- بحث تقسیم نفس به جهت مجردبودن آن محال است، ولی نفس می تواند توجهش را به جایی یا جاهایی بیندازد ولی این به معنی تقسیم شدن نیست. ۲- حضور تکوینی و ذاتی نفس انسان در همه ی عوالم، غیر از حضور شخصی آن فرد خاص است، مثل این که نفس شما به صورت تکوینی عامل ضربان قلب شماست، ولی شخص جنابعالی در آن عمل حضور شخصی ندارید، که تحت عنوان حضور تکوینی و تشریحی در مباحث «چگونگی به فعلیت رساندن باورها» بحث شده. ۳- نفس انسان چون در ذات خود با حقایق عالم مرتبط است، وقتی با آیات الهی در طبیعت روبه رو شود، چنانچه رابطه ی خود را با حقایق عالم قطع نکرده باشد و نفس مجرد خود را با آرزوهای دنیایی، در محدوده های گذشته و آینده گرفتار نکند، می تواند با ملاقات آیات الهی، به حقایق آن ها منتقل شود. ۴- مرگ به معنی انصراف تدبیری نفس است از بدن. اساساً آزاد شدن از محدودیت زمان و مکان و ارتباط با حقایق عالم یک نوع کمال است، ولی باطن برزخی افراد را دیدن لازم نیست. ۵- ان شاء الله در سیر بحث وقتی به مباحث معاد و چگونگی فعلیت یافتن باورها رسیدید، جواب سؤال خود را راحت می گیرید. موفق باشید